

مضافاً به اینکه براساس این تخریج کما اینکه اگر متب قبل از وفای به شرط و تسلیم عوض فوت کند، اشتغال ذمه‌ای متوجه ورثه‌ی او نیست، در بیمه‌ی عمر هم باید چنانچه قبل از سررسید پرداخت از سوی بیمه‌گر شرکت بیمه منحل شود، مسئولیتی متوجه او نباشد درحالی که هیچ کس ملتزم به آن نیست، هرچند عده‌ای از فقهاء قائل اند در فرض حیات متب و امتناع از عمل به شرط، واهب می‌تواند در ازای حقی که به وسیله‌ی شرط ضمن عقد برای او به وجود آمده، به حاکم شرع مراجعه کند و حاکم شرع او را ملزم به وفای شرط نماید و در فرض استنکاف حاکم به عنوان ولی ممتنع از اموال او شرط را جامع عمل ببوشاند.

5. **عقد جعالة** — بیمه‌گر فراخوان می‌دهد که هرکس مبلغ مشخصی را تحت اقساط معین به او تملیک نماید، او به مقدار کل آن اموال بعلاوه‌ی سودش در سررسید تعیین شده به او تملیک خواهد نمود. بدیهی است باتوجه به اینکه جعالة در عین اینکه عقد جائز است اما با شروع عمل از سوی جاعل لازم می‌شود، این جعالة با پرداخت اولین قسط از سوی بیمه‌گر (جاعل) لازم می‌شود، درحالی که تا پایان مدت قرارداد حق فسخ برای بیمه‌گر (عامل) محفوظ می‌باشد. شایان ذکر است که برای تصحیح بیمه‌ی عمر نمی‌توان بیمه‌گذار را جاعل و بیمه‌گر را عامل فرض نمود، زیرا مستلزم آن است که اولاً بیمه‌گر هر وقت اراده کند، دست از عمل بکشد و قرارداد را فسخ نماید، و ثانیاً با انعقاد قرارداد عملی غیر از مجرد تعهد به پرداخت آتی از بیمه‌گر سر نمی‌زند تا آن عمل متعلق جعالة قرار گیرد و در نتیجه بیمه‌گر به صرف تعهد باید مستحق جُعَل (حق بیمه) گردد و استحقاق او در به ایفای تعهد نخواهد بود.

6. **عقد مستقل** — بیمه‌ی عمر از آنجا که در میان مردم یک قرارداد عقلانی شناخته می‌شود و متضمن جهات ممنوعه‌ی شرعی نظیر غرری و ربوی و مجهول و اکل مال به باطل نیست، می‌تواند مطابق با آیه‌ی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾^۱ که به عنوان یک قضیه‌ی حقیقیه است، یک عقد مستقل و معتبر نزد شارع قلمداد شود.

مختار در مسأله

به نظر می‌رسد بیمه‌ی عمر هم می‌تواند براساس یک جعالة منعقد شود و از اعتبار شرعی برخوردار باشد و هم براساس یک عقد مستقلی که ممضاة شارع است. لازم به ذکر است که اگرچه برخی از فقهاء حقیقت بیمه‌ی عمر را یک نوع سرمایه‌گذاری برای دریافت سود تضمینی دانسته‌اند و معتقدند که این نوع قرارداد بیمه از مصادیق ربا است و تمام این تخریج‌های فقهی در نهایت یک نوع حیل‌ی ربوی بشمار می‌آید، اما باید توجه داشت که حتی اگر مطلق حیل ربوی را باطل و حرام بدانیم، باز هم بیمه‌ی عمر از طریق جعالة قابل انعقاد است، زیرا براساس روایات حرمت قرض ربوی^۲ اولاً خصوص شرط زیاده از سوی قرض دهنده موجب ربوی شدن قرض می‌شود نه مطلقاً اشتراط مرتبط با قرض (خلافاً لما ادعی السید السیستانی) و لذا چنانچه این زیاده از ناحیه‌ی متقاضی قرض به صورت جعالة صورت گیرد (هرکس ده میلیون تومان یکساله به من قرض دهد، یک میلیون تومان به او اعطاء می‌کنم)، قرض ربوی شکل نمی‌گیرد تا این چنین جعالة‌ای

^۱ مائدة ۱

^۲ وَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَقِيلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ أَقْرَضَ رَجُلًا وَرَقًا فَلَا يَشْتَرِطُ إِلَّا مِثْلَهَا فَإِنْ جُوزِيَ أَجَوَدَ مِنْهَا فَلْيَقْبَلْ وَلَا يَأْخُذْ أَحَدٌ مِنْكُمْ رُكُوبَ دَابَّةٍ أَوْ عَارِيَّةً مَتَاعَ يَشْتَرِطُهُ مِنْ أَجْلِ قَرْضِ وَرَقَةٍ.
العالمی، الشیخ حر، وسائل الشیعة، طبع آل البیت، جلد ۱۸، صفحه ۳۵۷، رقم ۲۳۸۴۰.

حيلة ربوى قلمداد شود (کما ادعى السيد الخوئي و الشيخ التبريزي)، بلکه متقاضی قرض صرفاً از این طریق ایجاد انگیزه‌ی قرض دادن برای سرمایه‌داران نموده است.

چه بسا گفته شود که اگر حقیقت تملیک جُعل در عقد جعالة را تسبیت تَوَام با ضمان قراردادی بدانیم³ (کما ادعى السيد الصدر⁴)، متعلّق جعالة حتماً باید عملی باشد که ارزش مالی داشته و عقلاء در قبال آن اجرت پرداخت نمایند (اگر جاعل سبب اقدامی شود که اساساً ارزش مالی نداشته و موجب ضمان آمر و لزوم غرامت پرداختن سبب نباشد، اساساً مسئولیتی بدنبال نخواهد داشت تا او بتواند مسئولیت خود و لزوم پرداخت غرامت و اجرت المثل را محدود به جُعل نماید)، درحالی که قرض دادن اساساً عملی نیست که عقلاء در قبال آن اجرت پرداخت نمایند و از همین رو قرض ربوی با جعالة قابل تصحیح نیست؛ باید گفت که اولاً عقلاء در موارد مختلفی جعالة‌ای منعقد می‌کنند که متعلّق آن هیچ ارزش مالی نزد عقلاء ندارد (مانند اینکه هرکس شبانه به قبرستان برود، یک میلیون تومان به او می‌دهم)، و ثانیاً امروزه نفس اقتراض نزد عقلاء از مالیت برخوردار است و از همین رو امتیازهای وام خرید و فروش می‌شود.

³ این نکته در جلسه ۷۴ فقه، مورخ ۳۰ دی ۱۴۰۳ گذشت.

⁴ والكلام حول هذا التقريب من جهتين: الأولى من جهة الصغرى. والثانية من جهة الكبرى. أما من جهة الصغرى فقد فرض في هذا التقريب أنّ الدرهم موضوع بإزاء نفس عملية الإقراض، لا على المال المقترض، ولكن يمكن أن يقال بهذا الصدد: إنّ الارتكاز العقلاني قائم على كون الدرهم في مقابل المال المقترض، لا في مقابل نفس الإقراض، وجعله بإزاء عملية الإقراض مجرد لفظ. وعليه فلا تتصور الجعالة في ذلك؛ لأنّ الجعالة فرض شيء على عمل لا على مال. وبعد إرجاع الدرهم في محلّ الكلام بالارتكاز العقلاني إلى كونه مجعولاً في مقابل المال لا تكون هناك جعالة، بل يكون الدرهم ربوياً؛ لأنّه زيادة على المال المقترض.

وأما من جهة الكبرى بمعنى أنّا لو افترضنا أنّ المتعاملين - الدائن والمدين - تحرّرا من ذلك الارتكاز العقلاني واتّجهت إرادة المدين حقيقةً إلى جعل الدرهم بإزاء نفس عملية الإقراض فهل هذه الجعالة صحيحة أو لا؟ ولكي نعرف جواب ذلك لابدّ أن نعرف حقيقة الجعالة، فإنّه يمكن القول فيها: إنّ استحقاق الجعل المحدّد في الجعالة ليس في الحقيقة لإبلاك ضمان عمل الغير بأمره به لا على وجه التبرّع، فأنّت حين تأمر الخياط الخاص بأن يخيّط لك الثوب فيمتثل لأمرك تضمن قيمة عمله وتشغل ذمتك بأجرة المثل. وهذا نحو من ضمان الغرامة في الأعمال على حدّ ضمان الغرامة في الأموال، وبإمكانك في هذه الحالة أن تحوّل أجرة المثل منذ البدء إلى مقدار محدّد، فتقول: من خاط الثوب فله درهم، أو إذا خطّ الثوب فلك درهم، فيكون الضمان بمقدار ما حدّد في هذا الجعل، ويسمّى هذا جعالة. فالجعالة بحسب الارتكاز العقلاني تنحلّ إلى جزأين: أحدهما الأمر الخاصّ أو العام بالعمل، أي بالخياطة مثلاً. والآخر تعيين مبلغ معيّن بإزاء ذلك. والجزء الأوّل من الجعالة هو ملك الضمان، والضمان هنا من قبيل ضمان الغرامة، لا الضمان المعاوضي. والجزء الثاني يحدّد قيمة العمل المضمونة بضمان الغرامة، حيث إنّ أجرة المثل هي الأصل في الضمان ما لم يحصل الاتفاق على الضمان بغيرها. وإذا تحقّق هذا فبترتّب عليه أنّ الجعالة لا تتصوّر إلّا على عمل تكون له أجرة المثل في نفسه وقابل للضمان بالأمر به، كالخياطة والحلاقة. وأما ما لا ضمان له في نفسه ولا تشمله أدلّة ضمان الغرامة فلا تصحّ الجعالة بشأنه؛ لأنّ فرض الجعل في الجعالة ليس هو الذي ينشئ أصل الضمان، وإنّما يحدّد مقداره.

وعلى هذا الأساس لا تصحّ الجعالة على الإقراض بما هو عمل؛ لأنّ مالية الإقراض في نظر العقلاء إنّما هي مالية المال المقترض، وليس لنفس العمل بما هو مالية زائدة. ومع فرض كون مالية المال المقترض مضمونة بالقرض فلا يتصوّر عقلاً ضمان آخر لمالية نفس عملية الإقراض. وبتعبير واضح ليس عندنا في نظر العقلاء إلامالية واحدة، وهي مالية المال المقترض، وتضاف إلى نفس عملية الإقراض باعتبار ذلك المال، فليس هناك إلّا ضمان غرامة واحد، ولا يتصوّر في الارتكاز العقلاني ضمانان من ضمانات الغرامة: أحدهما للعمل، والآخر للمال المقترض، والمفروض أنّ المال المقترض مضمون بعقد القرض، والضمان الحاصل بعقد القرض هو من نوع ضمان الغرامة، وليس ضماناً معاوضياً، ومعه فلا مجال لفرض ضمان غرامة آخر لنفس عملية الإقراض. وبناءً على ذلك لا تصحّ الجعالة على الإقراض؛ لأنّ الجعالة دائماً تقع في طول شمول أدلّة ضمان الغرامة للعمل المفروض له الجعل، ففي مورد لا تشمله أدلّة ضمان الغرامة ولا يكون العمل فيه مضموناً بالأمر على الأمر لا تصحّ فيه الجعالة.

الصدر، السيد محمد باقر، البنك اللاربوي في الإسلام، صفحة ۱۶۸.